



ترجمه محمد جواهرکلام

در سال ۱۹۹۰، ادوارد سعید منتقد فلسطینی آمریکایی نوشت: «از میان همه ادبیات بزرگ جهانی، ادبیات عرب در غرب نسبتاً نامعروف و ناخوانده مانده است، درحالی‌که ادبیاتش خصوصاً پیوند جالبی با آن دارد. در این زمان پژوهندگان غربی اعتیایی نسبت به ادبیات نوین عرب نداشتند، و در خارج از جهان عرب تنها تعدادی انگشت‌شمار از سرزدگی آن– در شعر و داستان کوتاه، به‌ویژه رمان – آگاه بودند. بعداً وضع ادبیات عرب در ترجمه انگلیسی تغییر یافت و این نتیجه تلاشی بود که دنیس جانسون دیویس به خرج داد؛ مترجمی که اخیراً در سن ۹۴ سالگی درگذشت.»

هفت دهه کار ترجمه جانسون زمانی آغاز شد که در سال ۱۹۴۶ برای کار در «شورای بریتانیا» به قاهره رفت. او دوستانی در میان نویسندگان عرب یافت؛ داستان‌های زیادی از نویسندگان عرب خواند و دست‌به‌کار ترجمه آنها به انگلیسی شد. این فعالیت برای او، به گفته او حالتی از «اعتیاد»، پیدا کرد، چون در قیل آن چندان پاداشی نمی‌دید. او نخست داستان، رمان، نمایشنامه و اشعار عرب را به خرج خود ترجمه کرد آنگاه در قبال دستمزدی که به زحمت خرج کاغذ و مرکب او را درمی آورد. او در این زمان نوشت: «کجا جهان فرهنگی می‌تواند بدون مترجمان سامان بگیرد؟»

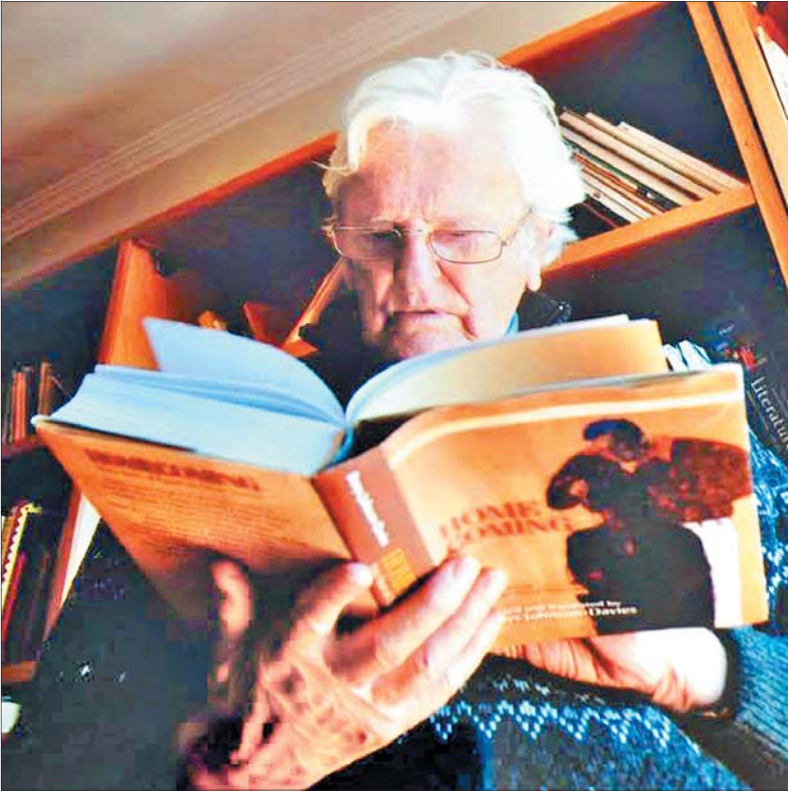
اعطای جایزه نوبل ادبی در سال ۱۹۸۸ به رمان‌نویس مصری نجیب محفوظ آگاهی نسبت به ادبیات عرب را افزایش بخشید. گفتنی است که کمیته نوبل تنها از راه ترجمه‌های انگلیسی و فرانسه به آثار محفوظ راه یافت. دنیس نخستین مترجم محفوظ، و از دهه ۱۹۴۰ به‌بعد دوست او بود. در حقیقت، او مدت‌های مدید به متولیان ادبی در مصر گوشزد می‌کرد که قاهره نویسنده برجسته‌ای دارد.

در ساله ۱۹۹۸ مجله «بانیبال» تأسیس شد. این مجله که سالانه سه شماره از آن منتشر می‌شد، از تمام نویسندگان معاصر بزرگ عرب ترجمه‌هایی دربر داشت. در سال ۲۰۰۷ «جایزه بین‌المللی داستان عرب» پی ریخته شد. هم مجله و هم جایزه با حمایت دنیس با گرفتند و بر روی کار او برپا کرد تا جدی که نویسنده‌ای عرب به‌یمن ترجمه او اکنون به صورت یک ادبیات مشهور خارجی به انگلیسی درآمده بود.

دنیس جانسون در سال ۱۹۲۲ در ونکوور کانادا به دنیا آمد. او فرزند یک حقوقدان ـ معلم بود و کودکی خود را در کانادا، قاهره، اوگاندا و سودان گذراند. عربی را از کودکان و نگاندانار سودانی در منطقه وادی الحلفا، نزدیک مرز مصر فراگرفت، و از ۱۲ سالگی شخصاً به انگلستان رفت

ادوارد سعید درباره‌اش گفته بود: «دنیس جانسون دیویس برجسته‌ترین مترجم عربی در انگلیسی است.» دنیس جانسون دیویس در یکی از آخرین مصاحبه‌هایش این تحسین را اصلاح می‌کند و خود را برای سال‌ها، یعنی دوران پرکاری‌اش، تنهاوتنها مترجم عربی در انگلیسی می‌داند و می‌گوید «زمانی که به مصر می‌رود، در سال ۱۹۴۵، ادبیاتی را کشف می‌کند که در غرب هیچ‌کس از آن خبر نداشت و این بود که جانسون را جذب کرد. «من برای خودم دیکتاتور در این حوزه بودم و باید اعتراف کنم که بسیار لذت‌بخش بود.»

جانسون دیویس متوجه می‌شود که در بریتانیا و غرب به‌طورکلی، نمی‌شود متصور بود یک عرب باشد؛نشین، که وسط صحرا زندگی می‌کند عبادت تفکرات و اندیشه‌ای پیچیده و ادبی داشته باشد. آن‌ها ادبیات عرب را چندان جدی نمی‌گرفتند. در دهه چهل میلادی او بسیاری از رمان‌های نجیب محفوظ را به انگلیسی ترجمه می‌کند اما همه آن‌ها در کنشوی میز می‌مانند، چون او نمی‌تواند حتی برای یکی از آن‌ها ناشری پیدا کند. سال‌ها بعد یکی از آن رمان‌ها به دست دیگری ترجمه و در بیروت منتشر می‌شود، اما در لندن نه. جانسون دیویس چنین پیشداوری‌ها و دست‌کم‌گرفتن‌هایی را از طرف ناشران غربی سرزنش می‌کند و آن را ناشی از عدم گشودگی غرب در برابر ادبیات عرب می‌داند. «آن‌ها تصویری از یک نویسنده عرب نداشتند و برایشان کار نیتفاده بود که عرب‌ها



مقاله‌ای از پیتز کلارک در سوگ دنیس جانسون دیویس مترجم انگلیسی آثار ادبی عرب

ترجمه در جهان فرهنگی

کوتاه و یک رمان سرگرم‌کننده (با نام مستعار) و نخستین ترجمه‌های خود را از عربی منتشر کرد.

دوره بعد از جنگ در قاهره شاهد نخستین جلد ترجمه عربی او شد ـ مجموعه داستانی از محمود تیمور ۱۹۴۷ - نویسنده کلاسیک سرشناس مصر). بعد از بازگشت به انگلیس در ۱۹۴۹، درعین‌حال که به خوبی می‌نوشت و ترجمه می‌کرد، برای وکالت درس خواند که تحصیل و کارش در این رشته با توقف قرین شد. سپس شرکتی برای ترجمه تجاری از عربی بنیاد نهاد و از آغاز دهه ۱۹۶۰ یک مجله ادبی عربی به نام «اصوات» (صداها) بنیاد نهاد که آن را دانشگاه لندن منتشر می‌کرد.

او کوشید ناشران انگلیسی را به نوشته‌های معاصر عربی علاقه‌مند سازد، و در سال ۱۹۶۸ در انتشارات دانشگاه اسفورد یک جلد از ترجمه‌های خود را از داستانهای کوتاه عربی منتشر ساخت. این در حالی بود که

انتشارات هاینه مان ترجمه او را از اثر نویسنده سودانی، طَیَب صالح اِفْصل مهاجرت به شمال] در سری موفق نویسندگان آفریقایی منتشر کرد. سپس انتشارات هاینه مان از او خواست در انتشار سری مشابهی از ترجمه‌های نویسندگان عرب مشاورش باشد، ولی انتشار این مجموعه قرین توفیق نبود، چون برای این کتابها بازار وسیعی از خوانندگان بالقوه انگلیسی از نوشته‌های عربی، در شرق و غرب آفریقا وجود نداشت. از این گذشته، برای پیداکردن مترجمان خوب نیز چالشی به وجود آمد. درواقع بیشتر این مجموعه‌ها را دنیس ترجمه کرد.

در اواخر دهه ۱۹۶۰ دنیس وظیفه تازه‌ای یافت، و آن ریاست رادیو در کشورهای عرب خلیج‌فارس بود. این درواقع ابتکار حکومت انگلیس بود، و دنیس نخستین نماینده هیئت اعزامی انگلیس در دُبی شد که از او به‌عنوان مانیجی در مذاکرات میان حکام محلی و ماموران انگلیسی برای تأسیس امارات متحد عربی در سال ۱۹۷۱ نیز استفاده گردید.

در سالهای دهه ۱۹۷۰ و ۸۰ به‌عنوان مشاور تجاری در بیروت و قاهره سرگرم کار شد و به راه‌اندازی و توسعه شرکت‌هایی کمک کرد که در کشورهای سریع‌راو به رشد خلیج‌فارس فعالیت می‌کردند. سرانجام در قاهره ساکن شد و آنجا به‌عنوان مشاور ادبیات عرب در «دانشگاه آمریکایی» بیروت مشغول به کار شد. در سالهای دهه ۱۹۶۰، و ۷۰ و ۸۰ به‌ندرت سالی می‌گذشت و کتاب ترجمه‌شده‌ای از او منتشر نمی‌شد؛ داستان‌هایی کوتاه از یحیی طاهر عبدالله، سلوی (سلوا) بکر، محمد البساطی، رمانی از ضُعب‌الله ابراهیم، نمایشنامه‌هایی از توفیق الحکیم و اشعاری از محمود درویش.

مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه و نمایشنامه، یک جلد از داستانهای کوتاه او، بیشتر مبتنی بر زندگی او در جهان عرب، و قصه‌هایی برای کودکان با مایه‌هایی عربی و اسلامی در همین زمان منتشر شدند.

در سال ۲۰۰۶ دانشگاه آمریکایی قاهره زندگینامه خودنوشت او را به‌عنوان «خاطرات ترجمه» منتشر کرد که نجیب محفوظ بر آن مقدمه نوشته بود. سال بعد به‌عنوان «شخصیت فرهنگی سال» شناخته شد و جایزه شیخ زاید را از آن خود کرد.

زندگی او سفری روحی بود. پدرش، فرزند یک کشیش آنجلیکان، آته ایست بود؛ مادرش کاتولیک بود. خود او سالیان دراز مجذوب بودیسم بود، ولی در سالهای آخر عمرش به اسلام رو آورد و نام خود را «عبدالودود» نهاد. از سر اعتقاد و دینداری نیز در ترجمه دو جلد حدیث، گفته‌های پیامبر همکاری کرد.

دنیس سه‌بار ازدواج کرد. ولی با زن سومش (عکاسی به نام پائولا)، و یک پسر از زن اول خود زندگی کرد. به موجب وصیتش، او را در قیوم مصر، در قطعه زمینی که خریده بود به خاک سپردند.

منبع:گاردین

نوبل ادبیات شد، ادبیات عرب یک توجه بین‌المللی به‌دست آورد. علاوه‌براین، محفوظ زیان عربی را هم مدرن کرد. او زبانی پدید آورد که از آرگانیسم مرسوم در کتابت عربی عبور کرده بود و زبانی بود مناسب برای داستان‌نویسی در دوران معاصر.» دیویس هم چنین درباره نویسنده محبوبش طیب صالح، و تفاوت او با نجیب محفوظ می‌گوید: «من احساس می‌کنم کار او بسیار ساده است. اما در عین سادگی بی‌پیش‌های فراوانی هم دارند. منتها به‌هیچ‌وجه نمی‌توانید تظاهر و جلوه‌گری خودنمایانه‌ای در آن‌ها پیدا کنید… فرق صالح با نجیب محفوظ در این است که او عربی را طوری می‌نویسد که متفاوت و متنوع است و هر کشور عرب‌زبان شکل خاصی از آن را رواج داده است. اینجا نویسنده باید بتواند توازی میان نوشتار عربی و گفتار عربی ایجاد کند. این یک دیالکتیک است. چراکه در عربی نمی‌شود مانند سایر زبان‌ها روایت را به زبان کتابی و دیالوگ‌ها را به زبان محاوره‌ای نوشت. در نمی‌آید.» دنیس جانسون دیویس از مترجمان نجیب محفوظ، نویسنده مطرح ادبیات عرب درباره او چنین می‌گوید: «او همیشه از زبان محاوره‌ای اجتناب می‌کند، حتی در دیالوگ‌نویسی. او هم چنین از قلبنه‌نویسی و به‌کاربستن زبانی پرمطراق هم دوری می‌کند. عربی، او عربی می‌نویسد. نزدیک‌ترین زبان عربی را به آن عربی‌ای می‌نویسد که می‌شود با آن حرف زد. اما از آن یک زبان کلاسیک می‌سازد… زمانی که او در سال ۱۹۸۸ برنده

رمان در جهان عرب

احساسات و عواطف و واکنش‌های درونی شخصیت‌ها همراه با هر عمل و حادثه‌ای دیده می‌شود.» حمدی سکوت با اشاره به رمان‌های مختلف نجیب محفوظ و سبک‌های گوناگونی که او در آثارش به‌کار گرفته، می‌گوید که رمان‌های نجیب محفوظ تجربه سه سده رمان‌نویسی جهان را در طول سه دهه به طور فشرده در خود جمع کرده است: «رمان‌های وی که نماینده رویکردها و مکاتب جهانی رمان‌نویسی است به لحاظ سطح هنری هرگز از شاهکارهای پیروان آن مکاتب در ادبیات مناطق دیگر فرورت نیست.» سکوت در کتابش به بررسی تمام آثار نجیب محفوظ نپرداخته اما دورمان او را به عنوان نمونه‌هایی برجسته از رمان‌نویسی‌اش مورد توجه قرار داده است. دورمانی که به اعتقاد نویسنده «دو مرحله مهم در پیشرفت و تحول رمان‌نویسی» نجیب محفوظ به‌شمار می‌روند. سکوت نخست به «سه‌گانه» نجیب محفوظ پرداخته و سپس «وراجی بالای نیل» را مورد بررسی قرار داده است. برخی از آثار نجیب

رمان عربی

درآمدی تحلیلی– انتقادی حمدی سکوت ترجمه عظیم طهماسبی نشر نیلوفر



عطف

وهم مدرن

«تا جایی که یادم می‌آید، همیشه صدای دریا را شنیده‌ام. این صدا، همراه وزش مداوم باد میان برگ‌های سوزنی درخت‌های فیلانوس، که هرگز قطع نمی‌شود، حتا موقعی که از ساحل دور بودم و میان کشتزارهای نیشکر حرکت می‌کردم، در تمام دوران کودکی‌ام برابم لالایی خوانده است. حالا هم آن را در ژرف‌ترین نقطه وجودم می‌شنوم و هر جا می‌روم با خودم می‌برمش. این صدای کند و خستگی‌ناپذیر، از آن موج‌هایی است که در دوردستا‌ها در برخورد با صخره‌های مرجانی درهم می‌شکنند و می‌آیند تا روی ماسه‌های رود سیاه از نفس بیفتند. روزی نیست که کنار دریا نروم و ششی نیست که با پشتی خیس از عرق بیدار نشوم. روی تخت‌خواب سفری‌ام نشنیم، پشه‌بند را کنار نزنم و تکران، دستخوش هوسی که از آن سر در نمی‌آورم، منتظر شنیدن صدای یل‌الی آمدن آب دریا نمانم. به این صدا فکر می‌کنم، انکار یک آدم است. در تاریکی همه حواسم را جمع می‌کنم تا آخرش را بشنوم و بهتر درکش کنم. موج‌های غول‌آسا از فراز صخره‌ها می‌چهند.»

رمان «جوینده طلا» ژان ماری گوستاو لوکلزیو با این سطور آغاز می‌شود؛ کتابی که به‌تازگی با ترجمه پرویز شهیدی توسط نشر چشمه منتشر شده است. لوکلزیو از نویسندگان مشهور و معاصر فرانسوی است که در سال ۲۰۰۸ نوبل ادبیات را دریافت کرد. او که در سال ۱۹۴۰ متولد شده، اولین اثرش را در بیست‌وسه‌سالگی منتشر کرد و مورد استقبال هم قرار گرفت. «صورت‌جلسه» عنوان این اثر است و برخی آن را متأثر از کامو و نویسندگان رمان‌نو دانستند. او در اواخر دهه هفتاد، آثاری درباره دوران کودکی‌اش، اقلیت‌ها و سفرها منتشر می‌کند که با اقبال زیاد خوانندگان روبه‌رو می‌شوند. در سال ۱۹۸۰، لوکلزیو به اولین فردی تبدیل می‌شود که جایزه ادبی پل‌موران را از فرهنگستان فرانسه به‌خاطر رمان «صحرا» دریافت می‌کند. اما

شهرت اصلی لوکلزیو در سال ۲۰۰۸ و هم‌زمان با انتشار «داستان همیشگی گرسنگی» به دست می‌آید. او در این سال جایزه ادبی نوبل را دریافت می‌کند. رمان‌های دهه ۶۰ لوکلزیو، آثاری مثل «صورت‌جلسه» و «تب و باران سیل‌آسا»، را می‌توان آثاری در سبک رمان‌نو دانست. این رمان‌ها شباهت‌هایی به آثار ناتالی ساروت، ژرژ برک و میشل بوتور دارند و در آنها می‌توان تصویری از درد، اضطراب و زجرکشیدن انسان‌های شهرنشین را دید. شهیدی در بخشی از مقدمه «جوینده طلا» درباره این رمان نوشته: «جوینده طلا بیشتر به یک رویا شبیه است تا واقعیت. سرگذشت مصیبت‌بار آدم‌های زمان ما که زندگی را دنبال کنجی موهوم، بی‌حاصل و بی‌هدف نمی‌دهند. اگرچه جوینده این کنج یک نفر بیشتر نیست، اما نمادی است از کل بشریت، از انسان‌های بااصطلاح متمدن و مرفقی که هر روز از گهواره‌شان یعنی طبیعت بیشتر فاصله می‌گیرند و در نابودی خود و زادگاه‌شان، یعنی کره زمین می‌کوشند. در عالم خیال به دنبال خوشبختی و آسایش هستند، اما در عالم حقیقت رو به فنا می‌روند. لوکلزیو عاشق طبیعت است، طبیعت بکر و دست‌نخورده که در عین خشونت بسیار زیبا و فریبنده است. شخصیت اصلی کتاب پس از تلاش‌های بی‌شمار و رنج‌ها و مرارت‌های فراوان به این نتیجه می‌رسد که خوشبختی در بی‌نیازبودن و دوری از زیاده‌خواهی است و انسان موقعی به آسایش واقعی می‌رسد که آزماندی را در خود بکشد و به آن چه لازمه زنده‌بودن و زندگی‌کردن است بسنده کند.»



جوینده طلا
ژان ماری گوستاو لوکلزیو
ترجمه پرویز شهیدی
نشر چشمه

نگاه

درباره رمان «مردشوخ»

روایت یک آماتور ماجراجو

الف. ح. توکلیان

داستان «مرد شوخ» روایتی خیالی– واقعی از جوانی ماجراجو است که در اواخر دهه سی خورشیدی به ایران و به شهر شیراز می‌آید تا در دانشگاه معروف و پررونق شهر در آن سال‌ها، به تدریس زبان انگلیسی بپردازد. برخلاف ادعای راوی داستان با همان آرجی بلبکر به آماتوربودنش در حرفه تدریس که فرصت طنزپردازی‌های بی‌شماری را در سراسر داستان به‌وجود آورده است، به‌نظر نمی‌رسد او با داشتن مدرک کالج، توانسته باشد در شهرهای مختلف اروپائی به تدریس بپردازد حتی آن‌طور که خود می‌گوید به‌دلیل «هجوم توجیه‌ناپذیر اروپائی‌ها برای یادگیری زبان انگلیسی». داستان در دو بخش شرح‌حال راوی را بازگو می‌کند. بخش نخست به دوران زندگی فلاکت‌بار و محنت‌زده قهرمان داستان در لندن می‌پردازد، شهری که او چنان مجذوبش شده است که به‌هیچ‌روی حاضر به ترک‌کردنش نیست. در این‌جا شخصیت‌های کلیدی داستان عبارتند از بانوی سالخورده ترش‌رویی که صاحب‌خانه اوست، رئیس موسسه زبانی که با سوءاستفاده از بی‌پولیش، عملاً آرجی را به بردگی گرفته است و گروهی از دانشجویهای سومالیائی که به سفارش اداره امور مستعمرات بریتانیا به یادگیری زبان انگلیسی مشغولند تا در دوران استعمارزدانی بتوانند مستقل شوند و به‌قول رئیس مؤسسه: «وقتی زمانش فرارسید به ما بگویند بزیم به چاک. را این به انگلیسی سلیس و روان بگویند.» جذایت داستان در برخورد فرهنگ‌ها است، نه‌فقط میان شاگردان سومالیائی با استاد زبان خود که نگاهی کاملاً از پایین به بالا به او دارند، بلکه هم‌چنین بین انگلیسی‌ها و شخصیت آمریکائی داستان که راوی باشد. توجه به این نکته بدون‌شک می‌تواند نگاه خواننده ایرانی را نسبت به افق دید با سوی نگاه غربی‌ها نسبت به خودشان تغییر دهد تا بتواند با قدرت تفکیک‌کنندگی بیش‌تری به جوامع غربی به‌عنوان کلی واحد نگاه کند. پاسخ به این پرسش بزرگ که آیا واقعا آن‌طور که ما عادت کردیم ببینیم، همه غربی‌ها به‌منابه کلی واحد در یک جبهه‌اند نیازمند تجمع نظرات خبرگان دانش علوم اجتماعی است. آرجی به‌خاطر درگیری در ماجرای عجیب که به‌نظر می‌رسد بخشی خیالی از داستان باشد، مجبور به ترک انگلستان می‌شود. شرایط پیش‌آمده چنان وخیم است که او برای فرار از گزینه بازگشت به آمریکا و گیرافتادن در «امپراتوری عظیم مطبوعاتی» پدرش، به‌ناچار به لندنو شناخته تدریس در «کشوری کوچک در حاشیه خلیج‌فارس به‌نام Kojast» را برمی‌گزیند، ناگجایابی که او ترجیح می‌دهد با نامی پرسش‌انگیز خواننده را به جست‌وجوش دعوت کند.

بخش دوم و اصلی داستان در شیراز در سال‌های پایانی دهه سی اتفاق می‌افتد و هم‌چنان تفاوت‌های فرهنگی دست‌مایه خلق موقعیت‌هایی استثنائی‌اند که در زندگی روزمره افراد کم‌تر پیش می‌آید. در این‌جا برخورد فرهنگ انسان غربی با فرهنگی کهن که قرار است جزئی از تجزیه‌ای فرهنگی دنیا به‌شمار بیاید، بسیار جالب‌نظر می‌شود. شخصیت‌های کلیدی این بخش عبارتند از: دکتر مروستی، وزیر آموزش دولت خیالی کجاست (احتمالاً نام مستعاری برای دکتر لطف‌علی صورتگر، رئیس وقت دانشگاه شیراز)، پروین فرزند دکتر مروستی،



مرد شوخ

کنت هری لندن

ترجمه امیرحسین حاج‌قنبری

نشر کلاغ

خدمت‌کار راوی، علی و دکتر نیل وارنی، پزشک انگلیسی و عضو هیات علمی دانشکدهی پزشکی دانشگاه شیراز که به‌همراه جععی از اعضای هیات‌های علمی دانشگاه که برای انجام تغییرات در نظام دانشگاه با پیش گذاشته است و در طول داسان مصمیمت خاصی بین او و راوی به‌وجود می‌آید. وارنی خود را متفاوت از دیگر مستشاران می‌داند: «دو دلیل برای آمدن آدم‌های حرفه‌ئی مثل من و شما به چنین جایی وجود دارد. یکی این‌که مانند سپریچه‌ای برای موقیعت در خانه، خوب نبوده‌ایم. به این‌که شاید به اندازه‌ای برای موقیعت در خانه، خوب نبوده‌ایم. به خودم می‌بالم که به‌دلیل اول به این‌جا آمدم. و البته دلیل دیگری هم بود. اوایل واقعا می‌خواستم کمک کنم.»

دکتر مروستی شخصیتی خاص است که خواننده ایرانی به‌محض ورودش به داستان با او بازمی‌شناسد و از این شناسائی لذت می‌برد. فریب‌کاری که وارند دنبال‌های ماهر میان رشته‌هایی از افکار و ایده‌ها و به‌ظاهر درست و قانع‌کننده است، در تکیبوست و لحنه‌هایی دست از تظاهر برنمی‌دارد، گویی نادرستی و بی‌صداقتی از ابتدا در وجود او به ودیعه گذاشته شده است. اما این شخصیت، هم‌چنان و تا انتهای داستان مرموز و دست‌نایافتنی باقی می‌ماند. پروین، دختر او نمونه‌یی از جوان غرزدی‌ه دیروز و امروز ایرانی است. گویی نیم‌قرن پس از این داستان، جوان ایرانی همانی است که بود. چنان شیفته‌ی غرب که از هیچ تلاشی برای پرتاب‌کردن خود به خارج، دست برنمی‌دارد و چنان ناامید از وطن و هم‌وطن خود که مرعوب و مستاصل شده است.

وضعیت اسف‌بار زندگی مستشارانی که در دوران پهلوی برای کمک به مدرنیزاسیون ایران استخدام شدند، به‌خوبی در این داستان بازگو می‌شود. طرفه آن‌که از آن دوران تابه‌حال، تنعم و زندگی بی‌دردورنج غربی‌هایی که برای کار به ایران می‌آمدند، ورد زبان مردم ما بوده است، به‌عنوان آن‌ها هم استعماز جدید از طریق سرقت منابع کشور و به خرج دولت. خانه‌های شیک و زندگی تجملی آن‌ها مصداق بی‌عدالتی اجتماعی در ایران پیش از انقلاب قلمداد می‌شود. راوی با درگیرشدن در این فساد و تباهی به درون این خانه‌ها نظر می‌افکند و نشان می‌دهد که بسیاری از این مستشاران بخت‌برگشته آدم‌هایی معمولی بودند که برای درآمدی بیش‌تر و از بخت نامساعد، گذرشان به ایران افتاده بود و بسیاری از آن‌ها آسیب‌دیده از عوارض متعدد مهاجرت در زندگیا بازگشت به وطن خود روزشمار می‌کردند. باز به‌نقل از نیل وارنی: «تبعیدی‌هایی بوده‌اند که همه زمان فراغت خود در شش‌ماهه‌ی پایانی قراردشان را به نشستن بیرون فردگاه و چشم‌دوختن به آسمان تلف کرده‌اند.»

یکی دیگر از شخصیت‌های قابل‌توجه کتاب علی، خدمت‌کار راوی است. نماینده‌ی از گف جامعه و روستائی ساده‌بی که قرار است وفادارانه همه هم‌وغم‌اش خدمت صادقانه به اربابش باشد. اما او، و وجود آن‌که چند صباحی است از حاشیه به متن یا به شهر آمده‌اند، چنان راوی را به حیرت می‌اندازند که پیامبرگونه پیش‌بینی می‌کند: «حالا که شرق به‌اندازه‌کافی غرب را پرانزاد کرده است، خیلی زود، به استثنای پروین‌هایش، تبدیل به منتقدی جدی خواهد شد و مصالحه بین آن دو، ضروری.»